

یادمان باشد

وَمِنْ خِزْيَانِ خَبِيرَاتِكُمْ  
فِيكُمْ فَخِذُوا بِهَا  
وَمِنْ خِزْيَانِ خَبِيرَاتِكُمْ  
فِيكُمْ فَخِذُوا بِهَا



زهرا نظام الدینی

## ۱۲ اردیبهشت؛ سالگرد شهادت استاد شهید مطهری و بزرگداشت معلم

کلاس اول که به نیمه رسید، معلم برایمان حکم مادری را پیدا کرد که یک روز ندیدنش ما را دلتنگ مدرسه می کرد. گویی دوره‌ی تولد بار دیگر آغاز شده بود، باز کسی آمده بود و یک حرف و دو حرف بر دهانمان می نهاد تا این بار نوشتن بیاموزیم و خواندن فرا بگیریم.

اوایل کلاس دوم بودیم که تاک وجودمان در حال قدکشیدن بود. باید ریشه می دواندیم در زمینی که تغذیه مان می کرد و با آب محبت و خاک معرفت رشدمان می داد. معلم که برایمان از یار مهربان و چوپان درستکار و مورچه‌ی اشک‌ریزان می گفت، کم کم زندگی کردن را تجربه می کردیم.

به انتهای سال سوم که رسیدیم، یقین پیدا کرده بودیم که این نهال نورسیده در برابر گرما و سرما سیر بلایی دارد. سایه‌بانی که در پناهِش آرامش کمترین ارمغانی بود که به دست می آوردیم. برایمان از اشکال و اعداد می گفت، از رابطه‌ها و الگوها و باز به زیرکی در خطبه‌خط ریاضی و علوم و فارسی، زندگی کردن را نشانمان می داد.

سال چهارم ساقه‌هایمان رشد کرده بودند. باید برای لحظه‌های رستمنان هر آن و هر لحظه تدبیری نو اندیشیده می شد. دیگر عقل‌رس شده بودیم که زیر سایه‌اش می نشستیم و او به زیبایی برایمان از راز آفرینش می گفت. به دانایی و هوشیاری می خواندمان. از سرزمینمان ایران می گفت و اینکه چگونه با علم و عمل آبادش کنیم. دقیقه‌ها، لحظه‌ها، روزها و سال‌ها همچنان گذشتند. برگ‌هایمان سبز، ریشه‌هایمان عمیق و ساقه‌هایمان بلند و بلندتر شدند. سر به آسمان نهادیم و به نزدیکی‌های خورشید رسیدیم.

رسیدیم؛ اما اگر سر برگ‌دانییم و خوب نگاه کنیم، شاید هنوز چشمان مهربانی را ببینیم که نگران هجوم بادهای وحشی است، مبادا که درخت تنومندش را گزندی رسد!

اگر خورشید شده‌ای و بر آسمان زندگی ات می تابی، فراموش نکن، دستان معلمت بوسیدنی است.

## ستارگان آسمان علم و ادب

نام ایران از دیرباز با فرهنگ و تمدن آمیخته است. گاه در فلسفه‌اش حکیمانی چون ابن‌سینا و ملاصدرا می درخشند، گاه بر پیشانی‌اش زکریای رازی مهر دانایی می‌نهد و زمانی با ابوریحان بیرونی جهانی را به حیرت وا می‌دارد و صد البته که در آسمان شعر و ادبش ستارگانی چون فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی همیشه خواهند درخشید.

هر ساله، اردیبهشت‌ماه میزبان بزرگانی است که نامشان تا ابد بر تارک اندیشه‌ی ایران ماندگار خواهد ماند:

**اول اردیبهشت** به نام سعدی شیراز زینت یافته است؛ همو که با بوستان و گلستانش حیاط فکرمان را گلباران کرده است.

**سوم اردیبهشت** روز بزرگداشت شیخ بهایی است، حکیم، فقیه، شاعر، منجم و دانشمند برجسته‌ای که فهرست خدمات شایسته‌اش به ایران طوماری بلند خواهد بود. این روز را روز ملی کارآفرینی نیز نام نهاده‌اند. **بیست و پنجم** ماه به نام فردوسی رقم خورده است. تاریخ به احترام این حکیم فرزانه تا ابد خواهد ایستاد.

**بیست و هشتم** اردیبهشت بهانه‌ای برای بزرگداشت حکیم **عمر خیام نیشابوری** است. اگر چه وی را بیشتر به رباعیاتش می‌شناسیم، اما آوازه‌ی او در فلسفه و ریاضیات و نجوم نیز مثال‌زدنی است.

**نهم اردیبهشت؛ روز جهانی قدس** جمعه‌های آخر ماه مبارک رمضان مسلمانان در نقاط گوناگون جهان حمایت خودشان را از مردم فلسطین به نمایش می‌گذارند. روز قدس نه تنها روز فلسطین، بلکه روز اسلام و حکومت اسلامی و مقدمه‌ای برای بسیج عمومی اسلامی و تشکیل حزب مستضعفین در تمام دنیاست (خمینی قدس سره، ۱۳۸۹: ۲۷۸).

**دهم اردیبهشت؛ روز ملی خلیج فارس** نام خلیج همیشه فارس را به خاطر می‌سپاریم.

## هجدهم اردیبهشت، روز

## جهانی صلیب سرخ

## و هلال احمر

این روز بر تمام کسانی که جانشان را بر طبق اخلاص نهاده‌اند تا جانی را نجات بخشد، مبارک باد.

علی (ع) به آسمان نگاه می‌کند و آسمان به علی (ع). چشمان علی (ع) در آسمان دودو می‌زند، شاید نشانی بیاید از وعده‌ای که به او داده‌اند! چشمان آسمان سوسو می‌زند، شاید بهانه‌ای بیاید که علی (ع) را ماندگار زمین کنند! لب‌های مولا در حرکت است و زیر لب زمزمه می‌کند: «این شبی است که به من وعده‌ی شهادت داده شده است» (مجلسی، ۱۳۸۷: ۳۳۶).

شیرخدا بی تاب فرشته‌ی مرگ است. نگاه آخر را به آسمان می‌اندازد و دست به در خانه می‌برد. کلون در دست به دامان علی (ع) می‌شود (همان، ۳۳۹). قطره اشکی از آسمان بر زمین می‌چکد.

علی باز زمزمه می‌کند: «خدایا مرگ را بر من مبارک گردان» (همان، ۳۴۰). مرغابی‌ها دامنش را گرفته‌اند، صدای التماسشان که به گوش آسمان می‌رسد، قطره اشک دیگری بر زمین می‌چکد.

ام‌کلثوم آخرین قدم‌های پدر را بدرقه می‌کند و علی (ع) پای در کوچه می‌نهد. آسمان هنوز متحیر علی (ع) است و نغمه‌هایش را می‌شنود: «یا علی (ع)،

کمر بندت را برای مرگ محکم کن، زیرا او تو را ملاقات می‌کند» (همان، ۳۳۶). سپیده که سر می‌زند، نگاه پسرعم

رسول خدا (ص) در چشمان آسمان قفل می‌شود. مولا قصد خدا حافظی دارد. آسمان بر خود می‌لرزد. الله اکبر اذان بلند می‌شود. دلهره‌ای سنگین

کوچه‌به‌کوچه را پر می‌کند. این صدا سوای روزهای دیگر است. طنین غربتی بیست و پنج‌ساله در آن موج می‌زند.

از مأذنه پایین می‌آید و دست بر سر دیوارهای کاهگلی مسجد می‌کشد. قاتل را از خواب بیدار می‌کند و به نماز می‌ایستد. آسمان به او اقتدا می‌کند.

به رکوع می‌رود، تمام ذرات مسجد با او همگام می‌شوند، سر بر سجده می‌گذارد، آسمان به خاک می‌افتد.

شمشیر ابن‌ملجم بر فرق مولا می‌نشیند. صدایی از عرش در گوش زمین می‌پیچد: «به خدا قسم! ارکان هدایت

فرو ریخت...» (همان، ص ۳۴۲). ندایی از محراب به عرش می‌رود: «به خدای کعبه رستگار شدم!» (همان، ص ۳۴۱).